

حرف درشت

من معیوبم، شما چطور؟

● از ما می‌پرسند چرا مردم درباره «ژن خوب» موضع گرفته‌اند؟ نظر پزشکی ما و دیگر اندیشمندان این است؛ خب، ژن مردم معیوب است. بکیش خود ما؛ ما اگر ژنمان خوب بود، مرض داشتیم که روزنامه‌نگار بشویم؟ که مثل مرغ توی عروسی و عزا اول سر ما را ببرند؟ یا می‌گویند روزنامه‌نگاری را می‌گویند جزء مشاغل سخت است که البته این حرف‌ها واسه پوری تبون نمیشه. چرا؟ حالا پلانسیبت روزنامه «شرق»، خیلی از روزنامه‌نگاران سال‌ها کار می‌کنند و بعد می‌فهمند صاحب روزنامه اصلا برایشان بیمه رد نکرده! مشاغل سختش که شوخی است. واقعا ژن روزنامه‌نگارها معیوب است، چون با همه این اوصاف روزنامه را رها نمی‌کنند یا مثلا کسی که ژنش خوب است، هیه نجومی می‌گیرد، بعد خبرنگاری که ژن معیوب دارد و خبرش را منتشر کرده، چی؟ باور کنید ما ژن معیوب‌ها طرفدار ژن‌خوب‌ها هستیم؛ مثل طبقه نجس در هندوستان که عشقشان این است مهاراجه براشان کشمش بیندازد. ما به همین مناسبت اصلا از شرکت‌های بیمه خواهش می‌کنیم ژن‌خوب‌ها و تولیدکنندگان را بیمه شخص ثالث کنند. یا وزارت اقتصاد باید حتما برای صادرات غیرنفتی ژن خوب به خارج تسهیلاتی بدهد یا واقعا چرا وزارت کشاورزی فروش موز را در محله ما ممنوع نمی‌کند؟ آیا نمی‌دانند موز روی ژن‌ها تأثیر می‌گذارد؟ یا تشکر و احترام از همه خوب‌ها، ژن‌ها نان برقرار.

پوری ژن معیوب عالمی

پیشخوان

نیلوفر آبی منتشر شد

● نخستین شماره مجله فرهنگی و هنری نیلوفر آبی در ۲۸ صفحه منتشر شد. مجله نیلوفر آبی که در اسفند سال پیش در قالب ضمیمه فرهنگی روزنامه قانون منتشر شده بود، شماره نخست خود را به شکل مستقل و با سردبیری «مسعود باستانی» آغاز کرده است. این نشریه که حاوی گزارش‌ها و یادداشت‌های ویژه‌ای درباره رخدادهای فرهنگی و هنری کشور است، در حالی روانه بازار شده که تصویری طراحی‌شده از چهره احمد شاملو، شاعر فقید ایرانی و مهندس عزت‌الله سجایی روی جلد آن نقش بسته است.

شترق روزنامه

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه ۳ مرداد ۱۳۹۶ • اول ذیقعدہ ۱۴۳۸ • ۲۵ جولای ۲۰۱۷ • سال چهاردهم • شماره ۲۹۱۹ • ۲۰ صفحه اذان ظهر تهران ۱۳:۱۱ • اذان مغرب ۲۰:۳۵ • اذان صبح فردا ۴:۲۹ • طلوع آفتاب ۶:۰۸

روزنامه‌فرا

کارتون خواب

علی رومانی
aliromani84@gmail.com

سایه تروریسم بر سر اروپا



سرآشپز خانه شما

اولین مایکروویو با تکنولوژی Inverter
با ۱۰ سال گارانتی



NeoChef™

گلدیران
روی خوش زندگی



مرکز ارتباط مشتریان (۲۴ ساعته بدون تعطیلی) ۸۴۷۳۳-۰۲۱



عبدالرحمن نجل رحیم



سه سال پیش وقتی مریم میرزاخانی، اولین زن ایرانی شد که جایزه معتبر فیلدز را در ریاضیات نصیب خود کرد، از توانایی‌های مغز او نوشتیم. نبوغ او در ریاضی را حاصل توانایی‌هایی خاص و استثنائی مغز او دانستم که از قاعده مغزهای میانگین اکثریت آدم‌ها پیروی نمی‌کند. سرتاسر طبیعت روی زمین حتی قبل از ظهور آدمیان، مملو از تنوع و گوناگونی آزمایش‌های استثنائی در حال انجام بوده و هست که گاه به بار می‌نشینند و باعث‌وبانی اتفاقات شگرف می‌شود و گاه نیز در تغییر شرایط زندگی روی زمین بی‌اثر و خنثی می‌ماند، اما وقتی این اتفاقات تأثیرات دگرگون‌سازی را روی زمین ایجاد می‌کند، گاه موجب گسترش و شکوفایی و فروزندگی بیشتر حیات می‌شود و گاه نیز به خاموشی، انقراض و انهدام آن می‌انجامد.

مغز انسان، پیچیده‌ترین سامانه‌ای است که در طبیعت زمینی ما شکل گرفته است. شبکه مدارهای

اتفاق

تشخیص اشتباه پزشکی بود نه تقدیر

الهه خسروی‌یگانه

۱۰ ماه از فوت همسرم محمدرضا رستمی گذشته است. سردرد ساده‌ای که ناگهان به مصیبتی بزرگ تبدیل شد و همه‌چیز را تغییر داد. همسر من براساس تشخیص بیماری اذنوم هیپوفیز در بیمارستان بستری شد. مشورت‌های اولیه با پزشک مبنی بر این بود که تومور خوش‌خیم است و با انجام عملی از طریق بینی، تومور بیرون کشیده می‌شود و او در نهایت سه روز بعد از بیمارستان مرخص خواهد شد؛ اما چنین نشد. عمل انجام شد و همسرم به کما رفت؛ نتیجه؟ فوت بر اثر سکتة قلبی و مغزی هم‌زمان. بعد از عمل خون‌ریزی شدیدی اتفاق افتاد و بخشی از مغز را درگیر کرد. روزهای تلخ بیم و امید مثل برق و باد گذشت و درنهایت آنچه از آن وحشت داشتیم اتفاق افتاد. شامگاه ۲۸ مهر، به من گفتند پزشکان دیگر نمی‌توانند هیچ کاری برای او بکنند. همه چیز تمام شده بود. بااین‌حال در پرونده پزشکی همسرم در بیمارستان علت فوت نه اذنوم هیپوفیز که مننژیوم عنوان شده بود. جواب پاتوبیولوژی بعدها آمد و نتیجه مشخص شد؛ تشخیص پزشک اشتباه بود و عمل نیز، شکایت کردیم. با راهنمایی و کمک وکلایی زنده لایحاهی تنظیم و به کمیسیون پزشکی تقدیم شد. بعد از برگزاری جلسه نظر کارشناسی چنین گفته شد: ۱۰ درصد تقصیر برای پزشکان معالج. تشخیص اشتباه بود اما در نظریه آمده بود که اگرچه پزشک تشخیص اشتباه داده اما به‌هرحال عوارض عمل اجتناب‌ناپذیر است. به آن نظریه پزشکی اعتراض کردیم، با طرح این پرسش که اگر تشخیص اشتباه است، چرا باید عوارض عمل جراحی که براساس تشخیص اشتباه انجام شده را پذیرفت؟ پرسشی که پاسخ روشنی به آن داده نمی‌شود. روز گذشته جلسه رسیدگی به اعتراض ما در کمیسیون پزشکی تشکیل شد اما با سخنان عجیبی در این زمینه مواجه شدیم. یکی از اعضا حرف از تقدیر زد و اینکه وقتی تقدیر نوشته می‌شود کسی نمی‌تواند کاری بکند. او از سختی کار پزشکان هم گفت و اینکه در کارشان با مشکلات زیادی روبه‌رو هستند. اما من رفته بودم تا با توضیحی علمی و دقیق یا از توهم تشخیص اشتباه بیماری همسرم خلاص شوم یا حقم را بگیرم. ۱۰ ماه گذشته است. در تمام این ۱۰ ماه ما - خانواده محمدرضا رستمی- سکوت کردیم و در سکوت پیگیر پرونده پزشکی‌اش شدیم. از رسانه‌ای‌شدن ماجرا جلوگیری کردیم تا شائبه حاشیه‌سازی و جنجال ایجاد نشود و در آرامش و سکوت قضاوت صورت بگیرد. اما انکار دیگر سکوت فایده ندارد. این دومینوی مرگ‌آور جایی باید قطع شود. جایی باید بالاخره بایستیم و ببینیم با زندگی دیگران چه می‌کنیم. که چطور براساس یک تشخیص اشتباه جان آدمی گرفته می‌شود و زندگی آدم‌های دیگر بر اثر آن نابود می‌شود. بالاخره جایی باید یک نفر پاسخ این همه پرسش بی‌جواب را بدهد. من منتظرم.



آکادمی

مریم میرزاخانی، استثنائی بر قاعده

علیه تن، علیه مغزی تخیل‌پرور، خلاق و دوران‌ساز که به «آ‌ها»‌های یافتن‌ها عادت کرده است.

اما این‌بار شکوفایی و فروزندگی قبل از انقراض و انهدام، معنای دنیای ما انسان‌ها را درخشان‌تر می‌کند. ما انسان‌ها پیروز می‌شویم، چون به راه‌حلی جدید برای معمای قدیم می‌رسیم. حال ما می‌دانیم که مریم حداقل از یک سال قبل از جشن پیروزی دستاوردهای مغز-خلاق خود، با کمک همان عضو-عزیز تن خود، از سایه مرگ‌آور سرطان سینه، آگاه شده بود، اما او شجاعانه ایستاد و از کسی ترحم تقاضا نکرد. مریم ما بیش از هرکس دیگری به قانسون و بازی طبیعت آگاه بود. در این شرایط او سه‌بار عود و دست‌اندازی سرطان تا مغز استخوان را صبورانه تحمل کرد.

حال ما نیز می‌دانیم و آگاهیم که این بازی طبیعت همچنان ادامه خواهد یافت و در این وادی سرگردان، این تن تولیدشده در طبیعت است که به ما احساس و عاطفه می‌دهد تا به وسیله آن، همچنان معنا تولید کنیم؛ همچنان آگاه در سایه مرگ، برای زندگی معنا بسازیم و به دنبال معنا، استنها را از درون قاعده بیرون بکشیم و یاد مریم یگانه دوران خود را در این‌سوی کره خاکی گرامی بداریم.

مطالبات

کابینه بی وزیر زن، کابینه ناتمام

مینو مرتاضی‌لنگرودی

کابینه بدون وزیر زن، کابینه‌ای ناتمام و ناقص است، زیرا توسعه سیاسی بدون درنظرگرفتن وحدت آرمانی بین زنان و مردان و بدون هم‌نوایی سیاسی نگرش زنان و مردان جامعه نسبت به مشارکت سیاسی و اجتماعی و با تقدم نیازهای مردان بر زنان مقذور نبوده و پس از این هم میسر نخواهد شد. مطالبه حضور زنان وزیر در دولت دوازدهم، مطالبه نوبر و خواسته‌ای غیرمنطقی نیست. درواقع چنین مطالبه‌ای محصول رشد و بالندگی زنان در عرصه‌های متفاوت حیات اجتماعی پس از انقلاب است. پذیرش زنان در موقعیت وزارت در ساختار سیاسی برآمده از انقلاب کنشی دموکرات و معنادار است. بنا بر مصداق ضرب‌المثل صد دقتف چون نیم کردار نیست. به‌جای تعارفات و تشبیهات عاشقانه و عارفانه نسبت به زنان در عمل با تأیید قابلیت‌های زنان ایرانی در مقام وزارت اعتبار و منزلت زنان در جمهوری اسلامی را به جهان توسعه‌یافته نشان دهید تا تلخی صحنه‌های درگیری‌های زشت و نامناسب با زناتی که موضوع چنان تعارفاتی هستند عملا از ذهن جامعه زدوده و پاک شود. در برابر مخالفان وزارت زنان، پرسشی اذهان زنان را درگیر پاسخ‌یابی می‌کند. پرسش این است که چگونه است در ارکان و نظام اندیشه کشور کار و فعالیت زنان در تمامی حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، هنری و ورزشی به رسمیت پذیرفته شده و از مقبولیت قانونی و مشروعیت شرعی برخوردار است؛ یعنی ساختار سیاسی کار و فعالیت زنان در مقام حقوق‌دان، وکیل مجلس، مشاور وزیر، مشاور و معاون رئیس‌جمهور و وزاری وزارتخانه‌های گوناگون و در مقام استاد دانشگاه، معلم، طبیب، جراح، خلبان، کارگردان، هنرپیشه، ورزشکار، راننده، پرستار، فرماندار، گل‌فروش و... را کاملا پذیرفته و به آنها گردن نهاده است چرا بر سر وزارت زنان با بهانه‌های مختلف، توسعه و عقلانیت سیاسی نهاده‌ین در عدالت جنسیتی را به روش قطره‌چکانی پیگیری می‌کند؟

تجربه حضور زنان در عرصه سیاست و مدیریت‌های ارشد نشان داده اگر زنان از نظر سیاسی و اقتصادی در قدرت باشند، جوامع وضع بهتری خواهند داشت. زیرا مسائل انباشته‌شده زنان در جوامع جزء مسائل سخت و پیچیده است؛ چطور ممکن است دولت، وجود زنان و دخترکان فقیر و فال‌فروش سر چهارراه‌ها را بپذیرد و احساس گناه نکند، اما حضور زنان در مقام وزارت را تاب نیاورد؟ مگر نه این است که آسیب‌های اجتماعی و اقتصادی، جنگ و ناامنی‌های داخلی و بین‌المللی و فقر و بی‌سواد ی بی‌کاری گریبان زنان را بیشتر از مردان می‌گیرد؟ بی‌شک حضور زنان در پست‌های وزارت و مدیریت‌های عالی سیاسی سبب خواهد شد بسیاری از مشکلات و تبعیض‌های ناپیدا و نابرابری‌هایی که از فرط تکرار آشنا و عادی به نظر می‌رسند آشناتر دایی شوند.

برداشتن موانع و تثبیت حضور زنان در فرایند تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری و سیاست با توان و تعداد برابر به معنای به‌کارگرفتن زنان به‌عنوان جمعیت مؤثر غیرقابل‌انکار در امر تولید و توسعه و پیشرفت کشور است. مطالبه حضور زنان در کابینه، مطالبه‌ای متناسب قامت و قواره زن ایرانی در نظام جمهوری اسلامی است و نشنیدن عمدی چنین مطالبه‌ای در شان دولت اعتدال و توسعه نیست.

واکنش

بابی ساندز و واقعیت‌های تاریخی

متحده است. اگر مردم آن خواهان استقلال هم باشند، می‌توانند به آرای عمومی مراجعه کنند! وقتی مبارزات استقلال‌طلبانه مردم ایرلند به نتیجه رسید، قرار شد در ایالات آن جزیره به آرای عمومی مراجعه شود. در این‌بخش یعنی ایالات ایرلند شمالی که پروتستان‌ها بیش از ۸۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند، مایل نبودند تحت انقیاد تعصبات و تبعیضات کاتولیکی قرار گیرند و رأی به باقی‌ماندن در پادشاهی متحده دادند و از آن پس، اقلیت کوچک کاتولیک با خشونت‌های تروریستی مرگ‌بار خواهان تحمیل نظر خود به اکثریت ۸۰ درصدی بوده‌اند. البته اکنون با دریافت حقوق ویژه، بهره‌مند از حمایت هر دو دولت هستند. نیازی نیست آقای ملکی حرف من را بپذیرند و قاعدتا می‌توانند با جست‌وجو در مراجع اینترنتی، واقعیت تاریخی و سیاسی را دراین‌باره و در اغلب موارد دیگر دریابند. آیا هرکس تفنگ به دست گرفت و جنایت کرد، حق دارد «آرمان‌های خودش» را به جامعه تحمیل کند؟

اعلام کرد: او یک جنایت‌کار بوده است و همین اظهارنظر انقلابیان وقت ایران را به فکر انداخت تا نام خیابانی را که در اصلی سفارت بریتانیا درون آن قرار داشت از وینستون چرچیل، به بابی ساندز تغییر دهند...».

درست است که انگلیس به دلایلی که ریشه در تاریخ ۲۰۰ سال اخیر ایران دارد، در این کشور بدنام است و داوری‌های مردم ایران نسبت به آنان به‌شدت تحت‌تأثیر ایس‌پیش‌داوری است؛ اما دراین‌باره پرسشی مطرح است که شاید روشنگر باشد:

آیا آقای بابی ساندز جوان ۲۷ساله فاقد تحصیلات کافی، مارکسیستِ ناسیونالیست و عملا کاتولیکِ آتارشیست(!) اهل ایرلند شمالی حق داشت خواهان خروج بریتانیا از ایرلند شمالی شود؟ آقای ملکی نام آن ایالت بریتانیا را «شمال ایرلند» نوشته‌اند که شاید با این تصور بوده است که بریتانیا آن بخش از شمال کشور ایرلند را اشغال کرده و این جوان و دوستانش خواهان خروج نیروهای اشغالگر بوده‌اند. ایرلند شمالی بخشی از بریتانیا یا پادشاهی



فریدون مجلسی

در صفحه آخر روزنامه «شرق» مورخ ۲۷ تیر ۱۳۹۶، شاید به مناسبت سالمرگ بابی ساندز، مطلبی شاعرانه به قلم آقای حسین ملکی آمده بود که پرسش‌هایی را برمی‌انگیزد؛ به‌ویژه در بخشی که از اوصاف شاعرانه و ادبی وارد متن شده و مرقوم داشته‌اند:

«در اول مارس ۱۹۸۱ در پی خواسته‌هایی از جمله خروج ارتش بریتانیا از شمال ایرلند، بابی ساندز به همراه ۱۰ نفر از افراد ارتش آزادی‌خواه ایرلند، در زندان بلفاست دست به اعتصاب غذا زدند و پس از گذشت مدت زمانی، بر اثر گرسنگی جان خود را از دست دادند. بابی نیز پس از ۶۶ روز جدال با مرگ و زندگی در راه آرمانش، در پنجم می ۱۹۸۱ جانش را از دست داد. مارگارت تاچر، نخست‌وزیر وقت بریتانیا، در پی مرگ او و حواشی به‌وجودآمده،